



کلام خاک» از آنها بهره برده است: مثل:
 «نامت آب می کند
 اندوه مرا
 هنگامی که هوا
 هر ذراتش
 کوهی است از غم
 در پیش پای.» غم‌های من: ص ۴۹. آخرین کلام خاک
 یا:

«از پله‌های پرواز آموز نامت
 تاپیشانی بلند خورشید
 و از آنجا
 تابی نهایت ادراک.» رواج معراج: ص ۲۰. همان
 یا:
 «در چشم‌هایت
 آفتاب
 به دریا تکیه داشت
 و در کلامت
 ابریشم به عطر.» باغ معصوم: ص ۱۷. همان
 و یا:
 «شب
 زائر نام تو است
 تاریخه‌های بدوی مهتاب را
 بر تلبد
 و وجدان زلال خورشید
 ذرات نامت را می تراود
 تا وامدار روز نباشد.» نام تو: ص ۱۶۰. همان

ولی اگر زبان صیقل خورده شاملو در خدمت مدح و ستایش عشق زمینی و انسان خاکی است، زبان و بیانی که صاعدی از آن بهره می‌برد در خدمت عشقی آسمانی و انسانی والا و افلاکی است. یا بهتر بگویم انسان‌های والایی که افلاکی‌اند، معصوم و مطهر و صاعدی از رهگذر ستایش این انسان‌های والا است که قصد مدح و ستایش آفریدگار و ذات احدیت را دارد.

همان گونه که پیش از این در شعر شاعران عارف-یا شعرهای عرفانی-با آن روبه‌رو بودیم، درست آنجایی که معبود جای معشوق زمینی را می‌گیرد و غزل‌های عاشقانه را بدل به غزل‌های عارفانه می‌کند.

با چنین پشتوانه‌ای است که عبد العظیم صاعدی قالب شعر سپید را برای سرودن شعرهای ستایش‌واره

بازخوانی
 «آخرین کلام خاک»
 از عبد العظیم صاعدی

صبیاء الدین ترابی

تجّه که شعر شاعری را از شعر شاعران دیگر ممتاز و متمایز می‌سازد یا اتفاقی است که در عرصه زبان و بیان رخ داده است یا حادثه‌ای که در عرصه معنا و محتوا اتفاق افتاده است و شعرهای عبد العظیم صاعدی در کتاب «آخرین کلام خاک» از نوع دوم است، یعنی شعرهایی که به دلیل محتوای متفاوتی که دارد توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند.

محتوایی برخاسته از دید، ایمان و اعتقاد شخصی شاعر و ارادت‌ی که به معصومین و ائمه اطهار (ع) دارد. شعرهایی که نه برای تنبیه و تنبه، بلکه برای تذکار و تأمل سروده شده‌اند. شعرهایی ساده، بی‌پیرایه-با زبانی ساده و لحظه‌های تصویری، که به خاطر زبان و بیان و نه به خاطر تصویرهای زیبا و جذاب، بلکه صرفاً به خاطر محتوای خاصی که دارند مورد توجه مخاطب قرار می‌گیرند. چرا که این شعرها گرچه در قالب سپید سروده شده‌اند ولی در حقیقت مدبحه و ستایش‌واره‌های شاعرند که نمونه آن را در مورد مدح و ستایش افراد عادی پیش از صاعدی می‌توان در شعر شاعران معاصر به‌ویژه بنیانگذار شعر سپید احمد شاملو یافت مثل:

نام خود را
 با تومی گویم.»
 یا:
 «پیشانی ات آینه‌ای بلند است
 تابناک و بلند
 که خواهران هفتگانه در آن می‌نگرند
 تا به زیبایی خویش دست یابند»
 ایدا در آینه: ص ۸۱. همان
 یا:
 «نامت سپیده‌دمی است
 که بر پیشانی بلند آسمان می‌گذرد
 متبرک باد نام تو.» مرتبه: ص ۱۲. مرتبه‌های خاک
 و یا:
 «قناعت‌وار تکیده بود
 باریک و بلند
 چون پیامی دشوار
 که در لغتی
 باجشمانی

از سؤال و غسل» سرود برای مردی که به سایه رفت: ص ۹۲
 شکفتن در مه نمونه‌هایی است که صاعدی در سرودن شعرهای سپید خود در کتاب «آخرین

خود درباره ائمه اطهار(ع) برگزیده است و می گوشت که در این قالب با زبان و بیانی ساده و امروزی به تصویر و توصیف مکنونات قلبی خود بپردازد:

بهر خامستی

با قامتی به زلالی اقرأ

و منطقی

به قامت تو حید

آواز تو

آغاز خدا بودی قامتی به زلالی اقرأ من ۲، آخرین کلام خاکی

ید

میم

آغاز گرام توست

بیش از تمام حروف

توستش می دارم

در تشدید نامت

میم

این هشت

این ستون را

می پرستیم

مشتی بر دهان مشرک و حشمتی

ستونی

تکیه گاهها

و استانهها

این دو تصویر نمونه‌هایی از نحوه دیدگاه صاعدی به رسالت و مبعث و بیانی است در مدح و ستایش حضرت محمد رسول اکرم(ص) که در اولی شاعر با استفاده از آیه قرآن به صورت تلمیح و نیز با بهره‌وری از آرایه‌هایی چون واج‌آرایی در کلمات «آغاز» و «آواز» و تشبیه در تشبیه «میم» در نام مبارک محمد(ص) به مشت با دو کاربرد یکی در هیئت حربی برای کوبیدن مشرک و مشرکان و دیگری در هیئت ستونی به مثابه تکیه‌گاهی بر انسان و «آسمان». چنین است که صاعدی حدیثی‌نگاری‌اش به حضرت رسول اکرم(ص) را در قالب کلامی زیبا و دلنشین

چنین به تصویر می کشد:

«در جانیة ظهور نامت

رشمی کنیم

شکوفی ز نیم

واژ تم

سنگین می گردیم

سموم بلاها چه باک

به شالاهمان کشند

در هر باد

ریشه‌ها مان

رمز حیات را می خاتند

جزوه مسیح

ساجمت

مژده مسیح، ص ۱۰، همان

و این نمونه‌ای است از یک شعر کامل صاعدی در دفتر اول کتاب «آخرین کلام خاک» با نام «جغرافیای انسانی» که در بر گیرنده ۱۰ شعر است در مدح و منقبت حضرت محمد(ص). به طور کلی کتاب «آخرین کلام خاک» در بر گیرنده ۱۳۶ شعر است که همگی در مدح و ستایش ائمه اطهار(ع) سروده شده‌اند و در هشت دفتر یا فصل طبقه‌بندی شده‌اند و عبارت‌اند از:

دفتر اول: جغرافیای انسانی که شرحش گذشته دفتر دوم: باغ معمه در بر گیرنده ۹ شعر در مدح و ستایش امیرالمومنین حضرت علی(ع)، دفتر سوم: به لحن خورشید در بر گیرنده ۶۴ شعر در مدح و ستایش بانوی بانوان جهان حضرت فاطمه(زهرا(س))، دفتر چهارم: شکفتن در شکفت، در بر گیرنده تنها چهار شعر است در ستایش حضرت امام حسن مجتبی(ع)، دفتر پنجم: هرم حیرت، در بر گیرنده ۱۸ شعر است در ستایش سید الشهداء حضرت امام حسین(ع)، دفتر ششم: خطوط سردی، در بر گیرنده تنها پنج شعر در ستایش حضرت زین العابدین(ع)، دفتر هفتم: طلوع قرار، در بر گیرنده ۱۲ شعر در مدح و ستایش حضرت امام رضا(ع) و بالاخره دفتر هشتم: شالی بر شانهای زمین، در بر گیرنده ۹ شعر است که در مدح و ستایش آقا امام زمان حضرت مهدی(عج) سروده شده‌اند.

از این هشت فصل یا دفتر، دفتر چهارم با چهار شعر و دفتر ششم با پنج شعر کم‌حجم‌ترین فصلهای کتاب‌اند و دفتر سوم با ۶۴ شعر بیشترین شعرهای کتاب یعنی بیش از نیمی از شعرهای کتاب را به خود اختصاص داده است. که مبین اخلاص و ارادت خاص عبدالعظیم صاعدی نسبت به این بانوی بزرگوار و مادر مؤمنان جهان است. با تصویرهایی چون:

«بهر فراز همیشه

فرا بر از تقاع بیدار باها

جاو دانه خواهیم ماند

جاو دانه

که از دهان روشن دریا و آفتاب

و خنجره تمام پنجره‌ها

با صدایی

که تمامیت توان ما ست» بر فراز همیشه ص ۳۷، همان

یا:

«و عطش زار قلبم

نیش گاه گامهای توست

آن گامها

که از فدک تا بیت الاحزان

آبروی تاریخ شد

و خاک و افلاک را

آینه

تو آینه

چشمهای حیرت ساختی» آبروی تاریخ ص ۵۶، همان

و یا این نمونه که تمام یک شعر از شعرهای این

مجموعه است:

«با هراس آن مادر

که طفلش را

به چنگ می چسبید

از دهانه چاه

دستش را

به گاه و بی گاه

می گیرد از هر پر تگاه

فقط

فقط مادر رسول خدا نیست» مدر ص ۳۶، همان

برای آشنایی بیشتر با کم و کیف شعرهای این کتاب

و نیز فضا و زبان و بیان آنها و چگونگی برخورد

صاعدی با مقام والای ائمه اطهار(ع) از هر فصل

یک شعر کوتاه می آورم تا بعد از آشنایی با فضای

کلی شعرها و زبان و بیان و نیز تصویرپردازیها به

قرم و ساختار شعر بپردازیم و اینکه صاعدی چقدر

در کاری که در پیش داشته موفق بوده است، مثل

این شعر از دفتر اول:

«بلیس را

تا دوباره

مقام

میان فرشتگان دهم

و روح شریقرن را

جای

تر سرزمین مواهب

تکیه

بر رحمت‌های مبعث گردانم» رصنهای مبعث ص ۸، همان

یا این شعر از دفتر دوم:

«قامت

حافظه گلها را معطر می کند

در گوش لحظه‌ها

فرا دهای انسان

تا هماره

از خنجره بهار زای عشق

برخیزد

سروم



ترجیح یاعلی استند»
 و این شعر از دفتر چهارم:
 «پنج بار
 و هر بار
 ستاره
 ستاره
 ستاره کردن خورشید دسترنج بین خلق
 معماست ایثار نیست
 شکفتن در شکفت است
 مجتبی
 حسن آیا
 سفیر سخاوت و صلح آموزگار نیستند»
 نکفتن در
 همان
 یا این نمونه از دفتر پنجم:
 «اینک
 گلهایم
 زمین
 و دستم
 ز بستگه ستاره‌ها می‌بود
 عقیق‌انگه‌هایم
 در غریبانه‌شام تو
 در شام غریبان تو
 بی‌دریغ می‌فرخشد
 بی‌دریغ، یا حسین»
 نام غریبان، ص ۱۲۲، همان
 و این نمونه از دفتر ششم:
 «در کنار و کلام تو
 وجودم
 آنک کلام
 و از چه جنس آینه است
 که ساختنش را
 سنگ باشد و رنگ
 کنار و کلام هر کس دیگر
 فوخته
 یا دیوانست»
 صحیفه سجاده، ص ۱۵۲، همان
 و این نمونه از دفتر هفتم:
 «کلمین طنین
 کلامین پژواک
 آنکه میر ساقه‌های خلّامی خواند
 خاموشی را پاسخ می‌یابد
 بر شانه‌های نامت
 شاخه‌های قضا
 پرند نام یارضا
 و باز تاب آوازم
 پژواک امروز
 طنین فرداست»
 پرند، ص ۱۵۸، همان

و بالاخره این شعر از آخرین دفتر کتاب یا دفتر
 هشتم:
 «پنجره‌شکیب انتظار را
 بالتهاب عاطفه نسیم
 می‌گشایی
 تا فرار مرگ را
 از ساحت بلند عشق
 شاهدهی دیگر داشته باشی.
 منتظرگفت
 مرگ را
 عاقبت اندیش می‌کنند»
 شاهدهی دیگر، ص ۱۷۹، همان
 به طوری که ملاحظه می‌شود در این شعرها
 احساس و اندیشه شاعر در لحظه‌ای گذرا از
 لحظه‌های هستی است که محوریت موضوعی
 شعرها را تشکیل می‌دهد، یعنی شعرهایی که بر
 اساس احساس و عاطفه و اندیشه سروده شده‌اند
 و نشان از خلوص نیت و ایمان و اعتقاد شخصی
 شاعر و ارادت قلبی او نسبت به حضرت رسول
 اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) است و به همین دلیل
 شعری است احساسی نه حسی. این شعرها از
 تأمل و اندیشه شاعر سرچشمه گرفته‌اند نه حادثه
 یا رویدادی تاریخی و حتی شخصی و به همین
 دلیل در این شعرها حرف آخر را احساس و عاطفه
 شاعر می‌زند و در حقیقت هر شعری تصویر یا
 توصیفی است از لحظه‌های عاطفی شاعر و
 برخورد او با نام و یاد معصومین علیه‌السلام و به
 همین دلیل هم کلمه «نام» و «نامت» در اکثر
 شعرها به نوعی نقش کلیدی دارند و تنها نام بردن
 از معصومین کافی است تا احساس و اندیشه شاعر
 را به تحرک وادارد و حاصل چنین تحرکی به
 صورت کلامی - نه موزون - اما آهنگین بر زبان
 شاعر جاری شود. بدین سبب نیز در تعداد ۲۹ شعر
 از کل شعرهای مجموعه الهام بخش شاعر برای
 سرودن شعر نام معصوم (ع) است مثل:
 «هم
 آغاز گر نام توست»
 کلی از تمامی گلبرگها، ص ۲: دفتر اول کتاب
 یا:
 «و کعبه
 فرحاشیه رویانهایی یا کره
 نام تو را صیقل می‌زند»
 نسیم قدوم، ص ۱۷: دفتر دوم کتاب
 یا:
 «در خیال
 نامت را
 بر لب می‌نهم»
 در همیشه

و گاه که سرانگشت
 از لب بر می‌گیرم
 هستم
 دست موساسنت»
 دست موسی، ص ۳۷: دفتر سوم کتاب
 یا:
 «بر مدار شفقت یادش
 شناور می‌شوم
 نلش
 فصلی پایان شکفتن
 و شکوه شیرین باور است»
 هم خون با فریاد، ص ۱۳۴: دفتر پنجم کتاب
 یا:
 «نامت دو بر انگه هراس
 نامت تیغی دو دم
 و خون ریز
 نامت شکفتن ظفر
 و حیاتی است مگر مرا»
 شکفتن ظفر، ص ۱۵۱: دفتر ششم کتاب
 و یا:
 «شب
 ز اثر نام توست
 تاریخه‌های بدوی مهتاب را
 بر تلد
 و وجدان زلال خورشید
 ثرات نامت را می‌تراود
 تا او مدار روز نیاشد»
 نام تو، ص ۱۶۰: دفتر هفتم کتاب
 افزون بر این شاعر گاه برای تأکید، گاه برای
 روشن شدن فضا و مفهوم شعر جابجا در شعرها
 از نام معصومین (ع) بهره می‌برد، به طوری که
 در بین شعرهای این کتاب تعداد ۷۷ شعر با نام
 معصومین (ع) متبرک شده است و در حدود ده
 شعر با نامی غیر مستقیم و به اشاره، مثل:
 «آه
 آه اگر جریر روشن اقرار
 قامتی نمی‌یافت
 و محمد
 هم کلام جبر نیل نمی‌شد»
 ظلمتی منتشر، ص ۵: دفتر اول کتاب
 یا:
 «علی جان
 نام بشریقت
 رواج معراج است»
 رواج معراج، ص ۲۰: دفتر دوم کتاب
 یا:
 «تورا خواهم سرود
 و آن گاه
 در همیشه



خواهیم روید

که تو

همیشه ترین شعر عالمی زهر (ع)

همیشه ترین شعر: ص ۸۰ دفتر سوم کتاب

یا:

«شکفتن در شگفت چرا

مجتبی

حسن آبا

سفیر سخلویت و صلح آموز گار نیست؟»

شکفتن در شکفتن: ص ۱۱۷ دفتر چهارم کتاب

یا:

«نشان خاتمه خور شمیدرا

از قلب من بخواه

که حسین را

در فاصله ای میان دو تپش

قلمگهی

بی غبار و روفته بوده استند»

قلمگاه: ص ۱۲۸ دفتر پنجم کتاب

یا:

«به هنگام است

از دهان سپید شعر

از دهان شعری سپید

آن گونه فریادت کنم سجاده

که هیچ شعری

رنگی دیگر نیابد

و هیچ شاعر

جز سپید نسرایند» دهان سپید شعر: ص ۱۳۹ دفتر ششم کتاب

یا:

«پلنگه‌های مندم

و گوش را

صمیمانه به غوغای دل

می سپورم

دل

این حنجره هزار زبان

رضا، رضا، رضای گویند»

ملدن فراموشی فردا: ص ۱۶۱ دفتر هفتم کتاب

و یا:

«با عطف و ساحل

و صبوری صدف

مهدی

چشم انتظار تو ستند»

عطف و ساحل: ص ۱۸۲ دفتر هشتم کتاب

آنچه که درباره کاربرد این نامها در شعرهای صاعدی می‌توان گفت این است که نامهای معصومین (ع) اغلب نه به خاطر ارتباط ساختاری و

موضوعی بلکه به اعتبار گزینش یا اختیار است که در پیکره شعرها آمده است و هیچ رابطه تنگاتنگ ساختاری بین نامی که به کار رفته و محتوا و فضا از یک سو و تک تک اجزاء و عناصر شعر وجود ندارد. به طوری که به راحتی می‌توان نامی را از پیکره شعری حذف و به جای نام آن یکی دیگر از ائمه اطهار (ع) را آورد و به کلیت شعر هم لطمه‌ای نخورد. مثل شعر «بر فراز همیشه» که برای روشن شدن مطلب کل شعر را در اینجا می‌آوریم:

«برندانه

بر صخره توفان تاب روزگار

بر پله‌های بهار تاریخ

بر عشق تو

پاسفت گردایم

و تکیه گاهمان

باد

قطره

یا غبار نیست

مساحت هستی است.

بر فراز همیشه

فرابر افواج پیمان یادها

جاودانه خواهیم ماند

جاودانه

که از دهان روشن دریا و آفتاب

و حنجره تمام پنجره‌ها

با صدایی

که تمامیت توان ما ست

تنها تورا

تورا فریاد کرده‌ایم

تورا که جاری با ذات عشق

در دیروز

امروز

فردایی

تورا که زهرایی» بر فراز همیشه: ص ۳۷ آخرین کلام خای همان طور که ملاحظه می‌شود تنها دلیل حضور نام حضرت زهر (س) در پایان شعر همانا هم قافیه بودنش با کلمه «فردا» است. و گرنه به جای آن نام هر یک از ائمه اطهار و معصومین (ع) را که بگذاریم کلیت شعر از نظر محتوایی به آن پاسخ خواهد داد.

درست برعکس شعر «ساحلهای گم شده» که با وجود اینکه نامی از حضرت فاطمه زهر (س) در آن به کار نرفته، با این وجود ساختار و محتوای کلی شعر به گونه‌ای است که هر مخاطبی به راحتی

می‌تواند بفهمد که منظور شاعر کیست و شاعر قصد مدح و ستایش کدام یک از معصومین (ع) را دارد. شعر را با هم می‌خوانیم:

«به فرجام

در دریای توفانزای عمر

یا فرسایش پاروهای طلب

از خیزاب کوه قامت ز ناله

مردستان مردی موج شکن

آنکه راه می‌جستم

بر من ظاهر شد

پارو زنان با او

دیدم

دیدم ساحلهای گم شده

هیچ دور نیستند» ساحلهای گم شده: ص ۷۰ همان

باز در شعر کوتاه «غمهای من» مثل نمونه اول یعنی شعر «بر فراز همیشه» نام حضرت زهر (س) در پایان شعر با کمک قافیه و هم‌آوایی کلمات «را» و «زهر» است که جامی افتد بهتر است که این شعر را که چندان بلند نیست با هم بخوانیم که در یک شعر از دو ویژگی عمده یعنی الهام از «نام» و به کار گیری «نام» هر دو یکجا استفاده شده است.

«فاصلت

آب می‌کند

آندوه مرا

هنگام که هوا

هر در فانی

کوهی است از غم

در پیش یا

غمهای من

همیشه

تورا می‌جویند

تورا

یا زهرا»

غمهای من: ص ۳۹ همان

در مقابل این گروه در این مجموعه شعرهای دیگری است که در آن شاعر از نام بهره نمی‌برد بلکه به جای آن گونه‌ای از استعاره یا کنایه یا تلمیح سود می‌برد که به موقع خود از بهترین سروده‌های این کتاب را در بین این شعرها باید جست.

مثل شعر کوتاه زیر:

«بین

بین که در تب بوجی

چطور شهر می‌سوزد

به گوشه چشمی

هلا

توخیر گیر



ای کوثر

بیا و در رگ شهر

رودم کن. کوثر: ص ۲۲، همان

یا این شعر:

«توبه آب

توبه مهریه خود

می ختی

تا بلوغ همه سبزینه باغ

تن گل را قوتی

خارین را قوت»

مهریه: ص ۴۳، همان

به ویژه آنجا که به روایتی و واقعهای اشاره می کند، مثل:

«با کدام پیراهن، کدام پای افزار

رنگین کمان خانه علی می شدی

با تنها جامه بی وصله ات جامه بختت -

آن دلی را که خریدی

چند وصله داشت؟

و چه بیمت تر راه خدا داماد

اگر

پای افزارت را

بی نوایی دیگر می طلبد

عروس خاتمه از خدا

فرستش

گیسوان غرور ملائک است»

گیسوان غرور ملائک: ص ۵۵، همان

در همین رابطه با نام مطهر معصومین به ویژه کاربرد نام مبارک حضرت فاطمه زهرا(س) در شعرهاست که صاعدی از تأمل و تفکر درباره نام این بانوی بزرگوار به کشف و شهودهای زیبایی می رسد، مثل زهرا به معنی روشن، درخشان در این شعرها:

«می نویسم زهرا

و دستم

خورشیدمی شود

می خوانمت به نام

و آسمان قلم را

باران می شوی

رنگین کمان عمر

بیهوده نیست

این همه زیبا» رنگین کمان عمر: ص ۱۰۱، همان

و یا:

«شب است می دانم

و تا خدا

راهی است دراز

در پیش

اما

من با زهرا روانم

- با چراغ روشن -

مخاطره

در بی چراغی استند»

بی چراغی: ص ۱۰۵، همان

که در این دو شعر توجه بیش از حد شاعر به بیان آنچه که در ذهن دارد و به تصویر کشیدن آن، شاعر را از توجه به زبان و ساختار درست زبان باز می دارد و یا به سطری توضیحی و جمله معترضه ای می کشاند که ای کاش چنین نبود، مثل شعر اول که شعر در غیاب حضرت زهرا(س) سروده می شود و شاعر می گوید:

«می نویسم زهرا و دستم خورشید می شود» یعنی

همین نوشتن نام مبارک حضرتش کافی که جسم

و جان شاعر از نور متجلی شود و بدان گونه که

دستش به خورشید بدل گردد، که طبیعی است

بعد از چنین گزاره ای به جای «می خوانمت به

نام» باید می گفت: «می خوانمش بنام» یعنی تلاوم

همین غیبتی که در ابتدای شعر بود که در این

صورت گزاره شعری اش بدین صورت در می آمد

«می خوانمش به نام و آسمان قلمم بارانی می شود»

که در این صورت بارانی شدن آسمان نه به خاطر

وجود حضرت زهرا(س) بلکه به خاطر یادآوری

نام و سرگذشت غم آلود زندگی او می تواند باشد و

بارانی شدن نشانه ای از غم است و آسمان بارانی،

آسمانی است غم آلود و از تضاد بین این در حرکت

ذهنی است که «رنگین کمان» پدید می آید، درست

مثل رنگین کمانی که از تابش خورشید در آسمان

بارانی پدید می آید و بدین ترتیب می بینیم که توالی

حرکتی که در طبیعت منجر به پدید آمدن «رنگین

کمان» می شود، در شعر به هم خورده است. یعنی

درست برعکس طبیعت در شعر باران پس از تابش

خورشید می بارد، و بدیهی است که در این صورت

«رنگین کمان» هم نمی تواند پدید بیاید

و در شعر دوم سطر توضیحی «با چراغ روشن»

که برای روشن شدن فضای شعر به کار رفته

است نه تنها چیزی بر شعر و زیبایی آن نمی افزاید

بلکه از انسجام، استحکام و زیبایی آن می کاهد.

چرا که مخاطب شعر خود با توجه به تأکید شاعر

بر «بی چراغی در شب» متوجه معنای دوم کلمه

«زهرا» می شود که همان روشنایی و به تعبیر

شاعر «چراغ روشن» است. زیرا که با حذف «با

چراغ روشن» در این گزاره خواهیم داشت:

«اما

من با زهرا روانم

مخاطره

در بی چراغی است»

که مخاطب شعر آشنایی با اندکی دقت و تأمل با توجه به قرینه به کار رفته در آخر عبارت، متوجه استعاره بودن کلمه «زهرا» در شعر می شود و این یکی از عللی است که از قدیم شاعران موفق را به سمت به کار بردن استعاره به جای خود کلمه رهنمون شده است و اهمیت و جایگاه مهم استعاره در شعر نیز از همین جا سرچشمه می گیرد، درست مثل کاربرد کلمه «آسیاب» در پایان شعر «باغیاد» که تلمیحی است روشن به گوشه ای از زندگی زاهدانه حضرت فاطمه زهرا(س):

«آه

میان دو سنگ آسیاب

نه کیلی گندم

یا جو

کلوخهای شرک جاهلیت

آماس گرد دستت بود

که تو

یا دیگر دستت

چه رام

چه آرام

آسیاب کائنات را می چرخاندی» باغیاد: ص ۶۴، همان
حرف آخر اینکه همه شعرهای کتاب در یک حد نیستند، برخی ضعیفانه، برخی متوسط و برخی خوب و ای کاش شاعر با اندکی گذشت بهترینها را از میان این همه شعر انتخاب می کرد و در این مجموعه می آورد، به ویژه در دفتر سوم یا «به لحن خورشید» که در مدح و ستایش مقام مقدس حضرت فاطمه زهرا(س) است و در بر گیرنده ۶۴ شعر کوتاه و بلند است یعنی حدود نیمی از حجم کتاب را به خود اختصاص داده است که شاید می توانست به نصف آن تقلیل یابد، در عوض به انسجام، زیبایی و یکپارچگی کتاب نیز افزوده می شد، تبرک را با آوردن شعری در مدح و منقبت حضرت ختمی مرتبت (محمداص) سخن خود را به پایان می برم:

«تواز فرازها فراتر

از ارتفاع عشق

بر ما

و وسعت جهان می تابی

و گرنه

تو دهای خاکستر و یخ

که امیزه جهان و دل ماست

یکباره

به شعله ای چنین بر نمی تافت

بعثت

نام دیگر معجزه استند» نام دیگر معجزه: ص ۶، همان

